

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۴-۹۵

جلسه ۵۹ - سه‌شنبه ۱۱/۱۲/۹۴

## بیانی در عدم جریان استصحاب معلوم التاريخ در ما نحن فیه

بیان‌های متفاوتی در عدم جریان این استصحاب وجود دارد. یک بیان این است که باز احراز اتصال زمان شک به زمان یقین نمی‌شود؛ زیرا اگر اسلام ولد ساعت ۱۰ واقع شده باشد، می‌توانیم استصحاب عدم موت والد الی زمان اسلام ولد کنیم و زمان شک هم متصل به زمان یقین است؛ زیرا ساعت ۱۰ متصل به زمان یقین به عدم موت والد است و مشکلی وجود ندارد. ولی اگر زمان اسلام ولد ساعت ۱۲ باشد و بخواهید عدم موت والد را تا ساعت ۱۲ استصحاب کنید، معلوم است که زمان شک، متصل به زمان یقین نیست؛ زیرا فرض شد والد ساعت ۱۱ فوت کرده است و چون فی الواقع نمی‌دانیم اسلام ولد ساعت ۱۰ است یا ۱۲، پس احراز اتصال زمان شک به یقین نمی‌شود، پس این استصحاب جاری نیست. بیان دیگر هم که محذور عدم احراز اتصال زمان مشکوک به زمان متیقن است، همین‌گونه است که دیگر تکرار نمی‌کنیم.

## پاسخ بیان مذکور در عدم جریان استصحاب

این محذور قبلاً پاسخ داده شد که آنچه از ادله استفاده می‌شود این است که چیزی اگر سابقاً متیقن بود و به هر دلیل شک در بقائش داشتیم، می‌توان آن را جرّ به زمان حال کرد و شک و یقین هم یک امر وجدانی است. یقین به عدم موت والد وجود داشت و نمی‌دانیم این عدم الموت در زمان حادث دیگر استمرار داشته یا نه، لذا می‌گوییم استمرار داشته است و واقعاً هیچ مشکلی از این جهت وجود ندارد.

## بیانی دیگر در عدم جریان استصحاب معلوم التاريخ در ما نحن فیه

بیان دیگر این است که جریان استصحاب، معقول نیست؛ زیرا یا اسلام ولد در ساعت ۱۰ اتفاق افتاده

است یا در ساعت ۱۲. اگر در ساعت ۱۰ اتفاق افتاده باشد چون زمان موت والد را می‌دانیم که ساعت ۱۱ است، قطعاً اسلام ولد قبل از موت والد بوده است و موت بعد از آن بوده است و جای استصحاب نیست؛ و اگر اسلام ولد ساعت ۱۲ باشد، باز قطعاً موت والد مقدم بر اسلام ولد است و اسلام ولد متأخر از موت والد است. لذا دایر مدار بین دو قطع هستیم و نمی‌شود استصحاب جاری کرد.

### پاسخ بیان دوم در عدم جریان استصحاب معلوم التاريخ

این قطع، قطع تقدیری است؛ یعنی علی تقدیر اینکه اسلام ساعت ۱۰ باشد، قطعاً موت بعد از آن است و اسلام قبل از آن، و اگر ساعت ۱۲ باشد، قطعاً موت قبل از آن است و اسلام بعد از آن، ولی آن تقدیر را که ما نمی‌دانیم و شک داریم. لامحاله باز وجداناً شک و یقین سابق وجود دارد و می‌توانیم استصحاب عدم موت والد را الی زمان اسلام ولد، جاری کنیم.

### وجهی دیگر از محقق عراقی رحمته الله در عدم جریان استصحاب معلوم التاريخ

از کلمات محقق عراقی رحمته الله وجه دیگری استفاده می‌شود<sup>۱</sup> که از سنخ بیان‌های گذشته نیست و نتیجه‌اش

۱. نهاية الأفكار، ج ۴، ص ۲۰۵:

و اما فی معلوم التاريخ منهما فلا مجرى فيه للاستصحاب، لانتفاء الشك اللاحق بالنسبة إليه فانه قبل يوم الخميس الذي هو ظرف حدوث الإسلام مثلاً كان إسلام الوارث معلوم العدم و في يوم الخميس كان معلوم التحقق فلا يتصور الشك فيه في زمان كي يجري فيه استصحاب العدم (و قد يتوهم) ان المعلوم انما هو وجوده بالإضافة إلى اجزاء الزمان، و اما بالإضافة إلى زمان الواقعي لحدوث الآخر، فحدوثه مشکوك فيه فيستصحب عدمه بهذا الاعتبار، فيعارض مع الأصل الجارى في مجهول التاريخ (و أجب عنه) بأنه ان أريد لحاظه بالإضافة إليه على وجه يكون زمان الآخر ظرفاً محضاً لوجوده على وجه الإجمال فهو عبارة أخرى عن لحاظه بالإضافة إلى اجزاء الزمان، و قد عرفت انه مع العلم بتاريخ حدوثه لا شك في وجوده حتى يستصحب (و ان أريد) لحاظه بالإضافة إليه على وجه يكون زمان الآخر قيداً و وصفاً لوجوده فلا حالة له سابقاً حتى يستصحب، و لذا يمنع عن استصحاب وجود المتصف بالتقدم أو بعده لمكان عدم الحالة السابقة (أقول): و لا يخفى ان مجرد كون زمان الآخر ظرفاً له لا يمنع عن استصحابه بعد صدق الشك في بقاء عدمه بالإضافة إلى زمان وجود الآخر واقعاً، فانه يصح ان يقال في معلوم التاريخ: ان بقاء عدمه في زمان الواقعي لوجود الآخر مشکوك (و اما) على القيدية و ان لم يجر فيه الاستصحاب لمكان عدم الحالة السابقة، إلاً انه لا بأس بجريان الاستصحاب لسلب اتصاف المعلوم به و لو قبل وجوده، لما ذكرنا من ان الأثر إذا كان للذات المتصف بكذا، كان لحيث الاتصاف دخل في ترتيبه، فيكفي في نفي الأثر المترتب على الذات المتصف نفي اتصافها به و لو قبل الوجود إلى حين وجودها، فيترتب عليه تقيض أثر التقيض الكافي هذا المقدار في باب الاستصحاب.

فالأولى في دفع الشبهة ان يقال: ان عدم جريان الأصل و لو على الظرفية في معلوم التاريخ بلحاظ زمان الواقعي لوجود الآخر انما هو لأجل عدم إحراز مقارنة الإبقاء التعبدى مع زمان وجود الآخر، لأن معنى إبقاء شئ وجوداً أو عدماً إلى زمان الواقعي لوجود غيره، هو إبقاؤه إلى زمان يقطع فيه بكونه ذاك الزمان الواقعي لوجود الآخر، و إلاً فبدون اليقين به لا يمكن تطبيق كبرى الأثر على المورد (و حينئذ) مع تردد زمان وجود الآخر بين زمانين لا يكاد يمكن الجزم بالتطبيق إلاً بفرض جر عدم المعلوم في جميع احتمالات أزمنة وجود مجهول التاريخ، و هو غير ممكن (لأن) من احتمالات زمان وجوده زمان اليقين بارتفاع المستصحب و انقلابه بالتقيض، فلا يمكن جر عدمه إلى هذا الزمان، و مع عدم جره كذلك كان البقاء التعبدى فيه مشکوك المقارنة مع زمان وجود الغير، و مع الشك المزبور لا يثمر الأصل في ترتيب أثر البقاء المقارن لزمان

این است که استصحاب در معلوم التاریخ جاری نمی‌شود. تمام نکته‌ی این وجه هم در این است که: استصحاب را زمانی می‌توانیم در معلوم التاریخ جاری کنیم که بتوانیم آن موضوع ذات الاثر را درست کنیم. موضوع ذات الاثر این بود که اسلام ولد در زمانی باشد و موت والد نباشد. اگر این درست شود اثر مترتب است و إلا مترتب نمی‌شود. این موضوع را باید احراز کنیم، اما چگونه آن را احراز کنیم؟

فرض این است که حادث دیگر یعنی اسلام ولد، مجهول التاریخ است و مردّد بین ساعت ۱۰ و ۱۲ است ولی زمان موت والد معلوم است. اگر استصحاب را در موت والد بالنسبه به زمان اسلام ولد که مردد است جاری کنیم، وقتی مثمر ثمر است که بتوانیم عدم موت والد را در تمام ازمه‌ی محتمله‌ی اسلام ولد احراز کنیم و نتیجه این می‌شود که یقین می‌کنیم ولد زمانی بالوجدان اسلام آورده است و بالتعبد والد حیّ بوده است نه میت؛ یعنی با استصحاب عدم موت والد یقین پیدا می‌کنیم که این عدم موت، با اسلام ولد در یک زمان قرار گرفته است. اگر نتوانستیم به این نتیجه برسیم موضوع حکم درست می‌شود، ولی اگر نتوانستیم به این نکته دست یابیم، این اصل نمی‌تواند اثری داشته باشد و اثری بر آن مترتب نیست. و زمانی می‌توانیم به این نکته برسیم که عدم موت والد را با اصل، در تمام ازمه‌ی محتمله‌ی اسلام ولد احراز کنیم، آن وقت یقین می‌کنیم که در زمان اسلام ولد، موت والد نبوده است. کمتر از این مقدار فایده ندارد، در حالی که چنین چیزی ممکن نیست؛ زیرا از ازمه‌ی محتمله‌ی اسلام ولد، ساعت ۱۲ است، حال چگونه می‌توانیم با استصحاب عدم موت والد تا ساعت ۱۲ این اقتران را به دست بیاوریم؟

فرض آن است که زمان موت والد، معلوم بوده و ساعت ۱۱ است. اگر بخواهیم استصحاب عدم موت والد تا ساعت ۱۱ و به بعد را جاری کنیم محال است. وقتی که محال شد، ابقاء تعبدی عدم موت والد به ضمیمه‌ی اسلام وجدانی، موضوع حکم را درست نمی‌کند؛ چون موضوع حکم آن بود که عدم موت - ولو تعبداً - و اسلام، هم‌زمان باشند و قطع به این موضوع پیدا کنیم تا از شبهه‌ی مصداقیه خارج شویم، در حالی که فرض این است در ما نحن فیه چنین اتفاقی نمی‌افتد؛ زیرا احتمال دارد اسلام ولد ساعت ۱۲ باشد و استصحاب عدم موت والد، از ساعت ۱۱ نمی‌تواند بگذرد، پس نمی‌توانیم قطع پیدا کنیم زمانی عدم موت والد و اسلام ولد مقارن بوده است.

پس این اصل نمی‌تواند موضوع ذات اثر را که مقارنه‌ی عدم موت والد بالتعبد با اسلام ولد در تمام ازمه‌ی ممکنه‌ی آن باشد، درست کند و وقتی که چنین موضوعی درست نشد، اثر بر آن استصحاب مترتب نیست.

ظاهراً به نظر می‌رسد که اشکال محقق عراقی رحمته الله وارد است و بیان ایشان درست است، اما ممکن است اشکالاتی وجود داشته باشد که فعلاً متعرض یک اشکال می‌شویم و سپس مبحث بعدی را طرح می‌کنیم.

**إن قلت:** مرحوم آقا ضیاء فرمودند ما نمی‌توانیم عدم موت والد را تعبداً، در تمام ازمه‌ی واقعی وجود دیگر (یعنی عدم اسلام ولد) احراز کنیم. اگر خواسته باشیم هم‌زمانی عدم موت با اسلام را احراز کنیم سخن ایشان درست است و نمی‌شود احراز کرد، ولی بحث ما روی عدم شیء به نحو لیس تامه بود؛ یعنی عدم الاسلام. چرا باید زمان واقعی را در نظر بگیریم؟! بلکه می‌گوییم عدم الاسلام ولو تعبداً، استصحاب می‌شود، «عدم موت الوالد فی زمان الاسلام» نیز تعبداً استصحاب می‌شود، اگر به یک جایی رسیدیم که عدم الاسلام را تعبداً داشتیم و عدم موت الوالد را تعبداً داشتیم و آن موضوع حکمی بود، اثر بر آن مترتب است. بنابراین درست است که با استصحاب عدم موت والد الی زمان اسلام ولد، نمی‌توانیم هم‌زمانی اسلام و عدم موت والد را اثبات کنیم چون مثبت می‌شود، اما هم‌زمانی عدم اسلام و عدم موت والد بالنسبه به زمان اسلام، با اصل قابل احراز است؛ استصحاب «عدم الاسلام الی واقع زمان موت الوالد» را جاری می‌کنیم و استصحاب «عدم موت الوالد الی واقع زمان الاسلام» را نیز جاری می‌کنیم.

مثلاً ساعت یک، استصحاب عدم موت والد تا زمان واقعی اسلام و استصحاب عدم اسلام تا زمان واقعی موت والد را جاری می‌کنیم. اگر حکمی بر احراز هم‌زمان این دو مترتب بود لامحاله مترتب خواهد شد. بنابراین کلام آقا ضیاء رحمته الله برای اثبات هم‌زمانی اسلام ولد و عدم موت والد درست است، اما برای هم‌زمانی عدم اسلام و عدم موت والد تمام نیست؛ زیرا هر لحظه‌ای را که فرض کنیم، می‌توانیم بگوییم عدم اسلام ولد الی زمان عدم موت والد، وجود دارد، همچنین می‌توانیم بگوییم عدم موت والد الی زمان اسلام ولد را هم‌زمان داریم و این مطلب را به حسب ظاهر می‌شود احراز کرد و به صورت ظاهر احراز شدن عیبی ندارد.

**قلت:** در پاسخ باید گفت که بر این موضوع نیز اثری مترتب نیست؛ عدم اسلام حین عدم موت والد چه اثری دارد؟! اگر وجداناً هم بود اثری نداشت. عدم موت والد یعنی «حیات والد»، اگر فرزندی در حیات والدش اسلام نداشته باشد چه اثری دارد؟ پس چون اثری ندارد احراز آن به استصحاب ممکن نیست.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی